



چین: «سرمایه‌داری سرخ» و مدیریت اصلاحات

نظرخواهی از مجتبی مهدوی درباره اصلاحات در چین

علی بزرگیان



۲۵ سال پس از این که نخست‌وزیر دنگ ژیاو پینگ از اصلاحات بازار سخن گفت و هدف را ایجاد یک جامعه عادلانه‌تر توصیف کرد، حزب کمونیست چین پس از هجدهمین مجمع‌اش، از اصلاحات دیگری خبر داده است؛ اصلاحاتی گام به گام و آهسته. مهم‌ترین نکته‌ای که در بیانیه حزب کمونیست دیده می‌شود، تغییر زبان است. زبان اصلاحات شده است. بیش از پنجاه‌بار از کلمهٔ رفرم در این سند استفاده و هدف را

متعادل کردن اقتصاد و تکثیر فرصت‌ها و مزایا در میان طیف وسیع تری از جمعیت میلیاردری چین اعلام شده است. بعضی از تحلیلگران به دیدهٔ شک به این اصلاحات می‌نگرند. بعضی این اصلاحات را نشان از پایان رؤیای سوسیالیستی تفسیر کرده‌اند. برای تحلیل هر چه بیش‌تر این موضوع سراغ مجتبی مهدوی رفته‌ایم. مهدوی استاد علوم سیاسی دانشگاه آلبرتای کانادا است. او از ریشه‌های اصلاحات در چین می‌گوید و معتقد است رفرمی که در چین آغاز شده، شعار نیست و البته رهبران حزب کمونیست چین نیز به دنبال نظامی لیبرال و دموکرات نیستند؛ بلکه هدف‌شان تعمیم مدل توسعهٔ چینی است.

آخرین نشست عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین با تصمیماتی تاریخی همراه بود. در قطع‌نامهٔ پایانی این نشست از لزوم اصلاحات اجتماعی و اقتصادی همچون الغای سیاست تک‌فرزندی، توقف فعالیت اردوگاه‌های کار اجباری و اجازهٔ تأسیس بانک‌های کوچک و متوسط، آزادسازی نرخ بهره و اعطای مجوز فروش زمین به کشاورزان سخن به میان آمده است. چرا رهبران سیاسی چین به فکر طرح نقشهٔ اصلاحات افتاده‌اند؟ چه عواملی چین را ناگزیر از انجام اصلاحات کرده است؟ چین پر جمعیت‌ترین کشور جهان و مدعی قدیمی‌ترین تمدن بشری است. دومین اقتصاد امروز جهان و مدعی کسب رتبهٔ بزرگ‌ترین اقتصاد جهان در دهه‌های آینده است. چین دیگر در قالب مفاهیم شناخته‌شدهٔ «چپ»، «جهان جنوب و در حال توسعه» و «ضدیت با امپریالیسم» به راحتی قابل تعریف نیست؛ زیرا ایالات متحده آمریکا، بزرگ‌ترین اقتصاد امروز جهان و سمبل نظام سرمایه‌داری، بزرگ‌ترین و امدادار اقتصاد چین است. علاوه بر آن، سیاست‌های اقتصادی تهاجمی چین در تسخیر بازارهای کشورهای شمال و جنوب واقعیت انکارناپذیری است. رهبران چین به خوبی می‌دانند که حفظ و ارتقای موقعیت جهانی چین مستلزم

اصلاحات است. اصلاحات پیشنهادی سومین پلنوم هجدهمین کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین به رهبری شی جین پینگ در پی کسب همین هدف است؛ نه کم‌تر و نه بیش‌تر. به یاد داشته باشیم که رفرم در چین کمونیست پدیدهٔ مستمر و آهسته‌ای بوده است. رفرم‌های امروز ادامهٔ منطقی دو دورهٔ پیشین رفرم‌ها در جهت نظام بازار آزاد است: دن شیائو پینگ در سال ۱۹۷۸ نخستین رفرم را در نظام چین کمونیست با شعار «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» آغاز کرد؛ سپس، جیانگ زمین در ۱۹۹۳ رفرم‌ها را گسترش داد و اینک شی جین پینگ در ۲۰۱۳ طرح گسترده‌تری از رفرم‌ها را ارائه کرده است. هر سه دورهٔ رفرم را باید در چارچوب «مدل توسعهٔ چینی» ارزیابی کرد. در این مدل، توسعهٔ اقتصادی بر توسعهٔ سیاسی اولویت دارد و نظام بازار آزاد با نظارت حزبی در خدمت کارآمد کردن اقتصاد به کار گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، چین به دنبال تحکیم مدل توسعهٔ چینی از طریق رفرم‌های مدیریت‌شده یا «مهندسی رفرم» است. چین نه به دنبال پذیرش کامل سرمایه‌داری مدل آمریکایی است و نه در پی تحقق دموکراسی سیاسی. رهبری حزب حتی به دنبال تحقق سوسیالیسم دموکراتیک نیست. سوسیالیسم دموکراتیک را توده‌های مردم، جامعهٔ مدنی و

جنبش‌های اجتماعی تحقق می‌بخشند. رهبری چین به دنبال تحکیم قدرت جهانی چین از طریق مدل توسعهٔ چینی است. این مدل زمانی با عنوان «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» شناخته می‌شود و امروز آن را باید با عنوان «کاپیتالیسم با ویژگی‌های چینی» بشناسیم. آنچه در هر دو مشترک است مدیریت و مهندسی رفرم‌ها در جهت بقای سیستم و امتناعی موقعیت جهانی چین است. انقلاب چین و حاکمیت انحصاری حزب کمونیست به ظهور طبقهٔ جدید «بروکرات‌های کمونیست» انجامید. این طبقه نه فقط زمین‌داران و سرمایه‌داران را حذف کرد، بلکه طبقات کارگر و کشاورز چینی را به انقیاد خود درآورد. رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی دن شیائو پینگ و جیانگ زمین طبقهٔ حاکم «بروکرات‌های کمونیست» را به «بروکرات‌های کاپیتالیست» تبدیل کرد. در واقع، رفرم‌ها به ظهور طبقهٔ «سرمایه‌داری سرخ» انجامید. اکنون «سرمایه‌داری سرخ» به خوبی می‌داند که بقا و ارتقای موقعیت جهانی چین وابسته به اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. اما، بر این نکته نیز واقف است که بقای طبقهٔ حاکم وابسته به «مدیریت و مهندسی رفرم‌ها» است.

در اواخر دههٔ هشتاد میلادی در شوروی، گورباچوف دست به

اصلاحاتی زد که نهایتاً به فروپاشی شوروی منجر شد. در همان سال‌ها حادثهٔ میدان تیان آن‌من و اعتراضات در چین رخ داد. دولت چین به شدت معتزضین را سرکوب کرد. گویی به شوروی نشان داد که به جای اصلاحات، اگر معتزضین سرکوب می‌شدند، شوروی فرو نمی‌پاشید. دو دهه بعد، حالا، حزب کمونیست چین تصمیم به اصلاحات گرفته است. آیا آنچه برای شوروی رخ داد، اکنون برای چین کمونیست در حال رخ دادن است؟ چقدر احتمال می‌دهید که شی جین پینگ، گورباچوف چین باشد؟ شی جین پینگ، گورباچوف چین نیست؛ زیرا چین امروز در موقعیت یکسان با اتحاد شوروی ۱۹۹۰ نیست. چین امروز به طور نسبی از موقعیت اقتصادی برتری نسبت به اتحاد شوروی دیروز برخوردار است. علاوه بر آن، چین درگیر بحران‌های جنگ سرد میان شوروی و آمریکا نیست زیرا برخلاف شوروی، سیاست‌های داخلی و بین‌المللی خویش را بر مبنای برتری اقتصادی بر برتری نظامی تنظیم کرده است، بودجهٔ نظامی کم‌تری از بودجهٔ نظامی شوروی دارد، و خود را درگیر جنگ و اشغال کشورها نکرده است. دیگر آن که، ناسیونالیسم نسبتاً قدرتمند چینی در برابر ایدئولوژی روزه زوال مارکسیسم حاکم روسی موقعیت متفاوتی برای چین امروز نسبت به شوروی دیروز ایجاد کرده است. بنابراین، به طور نسبی، چین از موضع قدرت و نه از موضع ضعف مصمم به اجرای رفرم‌های اقتصادی اجتماعی و برخی رفرم‌های محدود و سمبلیک سیاسی است. رهبری چین مایل است رفرم‌های سیاسی خود را در چارچوب اصل «سانتالیسم دموکراتیک» تحقق بخشد. این رفرم‌ها احتمالاً محدود به مبارزه با فساد اداری، اعطای نوعی خودمختاری قومی، ممنوعیت شکنجه و امثال آن خواهند شد.

رشد اقتصادی چین از سویی باعث تقویت جایگاه تجاری و منافع ملی‌اش در سراسر جهان شده و از سوی دیگر استانداردهای زندگی در چین را بالا برده است. آیا می‌توان گفت که بالا رفتن این استانداردها به بالا رفتن انتظارات شهروندان و طبقهٔ متوسط انجامیده، آن چنان که امروز ایجاب کرده است که اصلاحات در چین از حوزهٔ اقتصادی به سیاست و نظام سیاسی هم کشیده شود؟ اکنون طبقهٔ متوسط چین دوازده درصد جمعیت است. رهبری چین مدعی است رفرم‌های مدیریت‌شده می‌توانند این طبقه را به بیش از پنجاه درصد جمعیت تا سال ۲۰۵۰ افزایش دهد. رهبری چین مصمم است تا با اصلاح ساختار دو گانهٔ شهر و روستا، اعطای حق مالکیت بر زمین به روستاییان، سهم‌شدن در صنعتی‌شدن کشاورزی، و اعطای بیمهٔ کشاورزی به کشاورزان هم از سرازیر شدن کشاورزان به شهرهای بزرگ جلوگیری کند و هم به تقویت طبقهٔ متوسط کشاورزی بپردازد. علاوه بر آن، بنظر می‌رسد



اولویت پروستاریکا بر گلاسنوست

اصلاحات در کشوری که بر خلاف شوروی
پیش از اصلاحات سیاسی به اصلاحات اقتصادی پرداخت

ولتر می گفت: «سازمان شاهنشاهی چهار هزار ساله چین، بهترین سازمانی است که تاکنون جهان به خود دیده است.» ویل دورانت، مورخ شهیر آمریکایی، نیز بلافاصله افزود که با توجه به تمدن چند هزار ساله چین، بسیار دشوار است که سمت گیری یا سنتی در میان چینیان را نادرست بشماریم. در نزدیک به چهار دهه‌ای که از مرگ مائوتسه دونگ در سال ۱۹۷۶ می‌گذرد، شاید در جهان به دشواری بتوان دولتی را خردمندتر یا بدست کمکم‌اشتباه‌تر از چینیان یافت. اما گویی سرانجام زمان روبرو شدن چین با سرنوشت خود در حال فرارسیدن است.

بر اثر تکرارهای گاه پر مغز و گاه طوطی‌وار و قلم‌فرسایی‌های بی‌پایان، اینک نوشتن و تذکر دادن هزار باره ضروری هم‌خوانی نهایی میان رشد اقتصادی بارشد سیاسی یا آن چنان که می‌خواهیم گورباچف می‌گفت میان پروسترویکا و گلاسنوست، به موضوعی دم‌دستی و مبتذل تبدیل شده است و تکرار آن در این گفتار کوتاه، بر ملالت خواندن آن می‌افزاید. این واقعیت دارد که در سه دهه گذشته، در کشور چین، دست کم به لحاظ اقتصادی و حوزه‌های وابسته به آن مانند تکنولوژی، مدیریت، یک معجزه واقعی یا حداقل ژرف‌ترین و سریع‌ترین پیشرفت ممکن در تمام دنیای معاصر روی داده است. اگر نخواهیم خود را در انبوهی از ارقام و آمارهای خشک و بعضاً توخالی غرق کنیم، ذکر چند شاخص مهم در این زمینه کافی است: از جمله آن که متوسط رشد اقتصادی سالانه چین بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ حدود ۸/۷ درصد و بالاترین نرخ در همه جهان طی این مدت بوده که به معنای دوبرابر شدن تولید ملی این کشور در هر هشت سال است. به عبارت دیگر، حجم تولید ملی چین در سال ۲۰۱۰ حدود ۳۲ برابر رقم سال ۱۹۷۰ بوده است. ارقام مشابه برای ایران با برخورداری از حدود یک تریلیون دلار درآمد با آورده نفتی و بهره‌مندی از انرژی رایگان به همین مقدار - یعنی یک تریلیون دلار - در همین مدت، حدود ۶۰ درصد کم‌تر یعنی رشد اقتصادی سالانه ۴ درصد، دوبرابر شدن تولید ملی در هر هجده سال و کم‌تر از ۴/۵ برابر شدن آن در سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۱۹۷۰ است.

نکته جالب و بسیار جالب برای همه اقتصاددانان، سیاست‌مداران، جامعه‌شناسان و مورخان این است که از این رشد حیرت‌انگیز اقتصادی در دوران چهل ساله و بی‌وقفه، سهم افزایش بهره‌وری ۳۷ درصد بوده که با سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی ایران و ایالات متحده در همین دوره یعنی به ترتیب ۹ و ۳۱ درصد قابل مقایسه است. این رشد مداوم و فراینده بهره‌وری، دقیقاً همان عنصری است که در تمام دو دهه اخیر انتظار اقتصاددانان غربی و ضدچین را برای آن که سرانجام و به‌زودی افول معجزه چین فرامی‌رود، باطل و به یأس تبدیل کرده است. در سال‌های پس از ۲۰۱۰ به این سوزنی، اگر اقتصاد ایالات متحده از نفس افتاده و اقتصاد ایران به سراشیبی قهقرا سقوط کرده، اقتصاد چین با همان آهنگ رشد سالانه ۸ تا ۹ درصدی در حال رشد بوده است. از نظر شاخص‌های اجتماعی مانند توزیع درآمد، ضریب چینی، شاخص توسعه انسانی، نسبت امید به زندگی، بهره‌مندی از تکنولوژی‌های ارتباطی و گسترش آن در میان مردم و... نیز موقعیت چین در سطح متوسط جهانی است و با وجود آن که جمعیت این کشور حدوداً بیست برابر ایران است،



سعید لیلاز

کارگری و اعتراضات کشاورزان و سایر اقشار اجتماعی است. این نیروها هنوز نتوانسته‌اند سازمان‌دهی و سندیکاهای مستقل خود را تشکیل دهند. از سوی دیگر می‌دانیم که رهبری چین مصمم به مدیریت رفورها و پیشبرد مدل توسعه چینی مورد نظر رهبری حزب است. آینده به ما خواهد گفت که آیا مدل توسعه چینی مورد نظر رهبری حزب تحقق خواهد یافت، و یا نیروهای اجتماعی و ترقی خواه چین مدل توسعه چینی جامعه مدنی را عینیت خواهند بخشید. در هر صورت، به نظر می‌رسد که نظام سرمایه‌داری امریکایی مدل آینده اقتصاد و سیاست چین نخواهد بود. توسعه تک‌خطی و جهان‌شمول نظام نولیبرال افسانه‌ای بیش نیست. آنچه واقعیت دارد «توسعه‌ها» ست نه «توسعه»، «مدرنیته‌ها» ست نه «مدرنیته». زیرا یک «جامعه» وجود ندارد، «جامعه‌ها» وجود دارند. هر جامعه‌ای مسیر ویژه خود را برای تحقق مدرنیته برآمده از شرایط تاریخی اجتماعی خود طی می‌کند. نظام نولیبرال پایان تاریخ نیست، شاید آغازی بر پایان سرمایه‌داری موجود باشد.

۴ چنین اصلاحاتی آیامی تواند با وجود تک‌حزبی بودن و ساختار بسته سیاسی چین تغییری ماهوی در بحران‌های فعلی چین ایجاد کند؟ یا به اعتقاد شما این اصلاحات به تغییر ساختار حزب کمونیست چین و هم‌مونی سیاسی آن نیز خواهد انجامید یا در حد شعار باقی خواهد ماند؟ اصلاحات مورد نظر رهبری چین در حد شعار باقی نخواهند ماند. این اصلاحات، چنانچه مطابق طرح‌های رهبری حزب عملی شوند، نه به نظام سرمایه‌داری امریکایی، نه به اصلاحات ساختاری سیاسی و دموکراسی، و نه به نظام سوسیالیسم دموکراتیک منجر می‌شوند. هدف رهبری حزب از اجرای اصلاحات، تعمیق مدل توسعه چینی، اعطای نقش بیش‌تر به بازار همراه با کنترل دولت و مبارزه با فساد بروکراتیک و تحقق دولت کارآمد برای ایفای نقش ویژه قدرت نخست اقتصادی جهان در آینده نزدیک است. در صورت اجرایی شدن و ارتقا جایگاه بین‌المللی چین، مرکز ثقل اقتصاد جهانی از غرب به شرق منتقل می‌شود، اما با وجود قدرت برتر نظامی امریکا و ضعف سیاسی چین، ایالت متحده همچنان از مزیت نسبی هم‌مونیک برخوردار خواهد بود. با وجود این، «عامل انسانی» و مکانیسم پیچیده تحولات اجتماعی، پیش‌بینی ناپذیری نیروهای اجتماعی را نباید دست کم گرفت. نیروهای اجتماعی چین می‌توانند همه ما را غافل گیر کنند. می‌توانند چشم‌انداز نوینی از «سوسیالیسم دموکراتیک» در قالب مدل «ردمی» توسعه چینی برای جهانیان ارمان آورند. مدلی که نه در قالب سرمایه‌داری سرخ رهبری حزب کمونیست چین می‌گذرد و نه در نظام نولیبرال امریکایی.

رهبری چین به این نتیجه رسیده است که افزایش نسبی مزد کارگران چینی می‌تواند به افزایش قیمت محصولات و کاهش نسبی صادرات چین در بازارهای رقابتی جهانی بینجامد. اگر چین به دنبال تقویت بازار داخلی خود برای فروش محصولات خود باشد، رفورهای اقتصادی و فعال تر شدن بخش خصوصی به تقویت طبقه متوسط و سرمایه‌دار می‌انجامد. با این وصف، ذکر چند نکته اهمیت دارد: نخست، ما از وسعت و نحوه اجرای خصوصی سازی و رفورهای اقتصادی اطلاع دقیقی نداریم. روشن نیست چه تعدادی از بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی سپرده می‌شوند. از آن مهم‌تر، باید در عمل دید که آیا طبقه «سرمایه‌دار سرخ» در قالب بنگاه‌های خصوصی مالک بنگاه‌های دولتی می‌شوند، یا جامعه مدنی نقش اساسی ایفا خواهد کرد. به عبارت دیگر، آیا خصوصی سازی اتفاق خواهد افتاد، یا اختصاصی سازی؟ سرمایه‌داری رقابتی، یا سرمایه‌داری رقافتی؟ دوم، طبقه متوسط همیشه و همه‌جا به صورت مکانیکی و خودکار مدافع دموکراسی نخواهد بود. مطالعات انتقادی علوم اجتماعی نشان می‌دهد که طبقه متوسط در شرایط خاص حکومت‌های اقتدارگرا و یا پولیسیست را حمایت کرده‌اند. هیچ طبقه اجتماعی رسالت محتوم و جبری تاریخی ندارد. حمایت طبقه متوسط از دموکراسی یک قانون اجتماعی و تاریخی نیست زیرا موارد نقض آن در جهان شمال و جنوب همچون آلمان آغاز سده بیستم، برخی از کشورهای امریکای لاتین در دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰، سنگاپور و برخی از شیخ‌نشین‌های عربی خلیج فارس اتفاق افتاده است. آینده به ما خواهد گفت که طبقه متوسط چین در شرایط خاص اجتماعی و تاریخی چین چگونه عمل خواهد کرد. سوم، واقعیت این است که نظام اقتصادی نولیبرال به تشدید نابرابری‌های اقتصادی، تعمیق بحران محیط زیست و سایر بحران‌های موجود در نظام سرمایه‌داری نولیبرال منجر می‌شود. آیا رهبری چین با مدیریت و مهندسی اقتصاد بازار قادر خواهد بود از تشدید نابرابری‌ها و بحران‌های اجتماعی اقتصادی جلوگیری کند؟ آیا طبقه حاکم قادر خواهد بود به‌طور هم‌زمان نیروی بازار و تمایلات جامعه مدنی چین را مهار کند؟ رهبری چین مصمم است تا با مدیریت رفورها هم‌نظام بازار را در خدمت طرح‌های اقتصادی دولت درآورد و هم با اجرای برخی رفورهای اجتماعی به کنترل جامعه مدنی بپردازد. باید منتظر ماند و دید که محصول کنش پیچیده، تنگنا و متقابل دولت، بازار و جامعه مدنی چین چه خواهد بود. با این وصف، شاید بتوان گفت به رغم نیت رهبران چین و مدیریت رفورها، نظام بازار و جامعه مدنی تأثیر خود را بر جامعه و سیاست چین خواهند گذاشت؛ اگر چه وسعت، دامنه و عمق این تغییرات بر ما روشن نیست. از سویی می‌دانیم که چین امروز شاهد اعتصابات